



Mind and the Historical-Cultural Burden of Linguistic Expressions

Abolfazl Sabramiz¹

¹ Phd in Philosophy, ACECR Institute for Humanities and Social Studies (IHSS).

Article Info ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
29/04/2023
Accepted:
26/08/2023

language sounds we make. Language sounds and letters do not carry information about the world, and it is the listener who understands a sentence and properly reacts to it based on their background knowledge of the world. This simple language behavior, i.e., understanding words and phrases instantly based on our background knowledge of the world has a very complex explanation. In the present paper, I aimed to describe a dilemma in explaining this complex issue. On the one hand, historical-cultural information (auditory or non-auditory) should be considered to exist inside the mind rather than in something outside it; on the other hand, we must believe that historical-cultural information exists outside the mind, and that it is for this reason that language sounds and letters can carry new information. Here we suggest to better understand this dilemma to focus on the concept of brain-body instead of the concept of mind, or theories that are guided by common intuition about the mind. We will show that by focusing on the concept of brain-body, the dilemma becomes a trivial problem.

Keywords: *Historical-cultural burden, language understanding, Speed of understanding, Mind; Frame problem.*

Cite this article: *Abolfazl Sabramiz (2023) Mind and the Historical-Cultural Burden of Linguistic Expressions. Mind and the Historical-Cultural Burden of Linguistic Expressions. Vol. 1, New Series, No.4, Winter 2023, pages:79-98.*

DOI: 10.30479/wp.2023.18700.1040



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Abolfazl Sabramiz

Address: *Phd in Philosophy, ACECR Institute for Humanities and Social Studies (IHSS).*

E-mail: *sabramiz@gmail.com*

ذهن و بارهای تاریخی-فرهنگی عبارتهای زبانی

ابوالفضل صبرآمیز^{*۱}

دکتری فلسفه؛ پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۹

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۴

از طریق اصوات زبانی که تولید می‌کنیم انتظار داریم مخاطبان مان اطلاعات جدیدی از جهان دریافت کنند. نشانه‌های زبانی به‌عنوان آوای صوتی، خودشان حامل اطلاعاتی از جهان نیستند و این کار شنونده است که با توجه به دانش پیش‌زمینه‌اش از جهان یک عبارت را در یک آن بفهمد و واکنش متناسب با آن را انجام می‌دهد. توضیح این رفتار ساده زبانی یعنی فهمیدن عبارتهای زبانی در یک آن، با توجه به پیش‌داشته‌هایی که از جهان داریم، بسیار پیچیده است. در این مقاله سعی می‌کنیم نشان دهیم برای تبیین این مساله پیچیده با یک دو راهی روبرو خواهیم شد که از یکسو، باید جایگاه بارهای فرهنگی-تاریخی را نه در چیزی بیرونی (صوتی یا غیر صوتی) بلکه در ذهن بدانیم و از سوی دیگر باید معتقد باشیم که بارهای فرهنگی-تاریخی خارج از شخص و ذهن او وجود دارند و برای همین اصوات زبان می‌توانند حامل اطلاعات جدیدی از جهان باشند. در اینجا پیشنهاد می‌کنیم برای درک بهتر این دوراهی بر مفهوم مغز-بدن به جای مفهوم ذهن، یا تئوری‌هایی که توسط شهود عرفی درباره ذهن هدایت می‌شوند، متمرکز شویم. نشان خواهیم داد با تمرکز بر مفهوم مغز-بدن دوراهی تبدیل به مساله‌ای پیش‌پا افتاده می‌شود. کلمات کلیدی: ذهن؛ مغز-بدن؛ بارهای فرهنگی-تاریخی؛ فهم زبانی، سرعت فهمیدن

استناد: صبرآمیز، ابوالفضل. (۱۴۰۱). ذهن و بارهای تاریخی-فرهنگی عبارتهای زبانی. سال اول ، دوره جدید، شماره

چهارم، زمستان ۱۴۰۱، ص ۹۸-۷۹.

DOI : 10.30479/wp.2023.17716.1023



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) - حق مؤلف © نویسندگان.

۱- مقدمه

تامس نیگل (Nagel, 1987: 46) با قلمی جذاب یکی از ویژگی‌های محسور کننده معناداری لغات و عبارات‌های زبانی را چنین بیان می‌کند «ما موجودات کوچکی هستیم، لیکن معنا قادرمان می‌سازد به یاری صداها و علاماتی روی کاغذ به تمام جهان و بسیاری چیزها در درون آن دست یازیم. و حتی چیزهایی ابداع کنیم که وجود ندارند و شاید هرگز هم وجود نیابند. مساله این است که این امر چگونه ممکن می‌گردد: چگونه چیزهایی که می‌گوییم یا می‌نویسیم - از جمله تمام کلمات این کتاب- معنایی دارد؟» شبیه همین نکته را کالین مک‌گین (McGinn, 1993: 62-3) به این صورت بیان می‌کند «یک کلمه ساده مثل قرمز، کاربرد بالقوه فراوانی دارد. هم برای گذشته هم برای آینده و هم برای حال و علاوه بر این تعداد زیادی از کاربردهای این کلمه برای اشیایی است که تا به حال اصلا دیده نشده است» این ویژگی چگونه ممکن است.

در کنار این ویژگی جالب معناداری عبارات‌های زبانی، ویژگی محسور کننده دیگری درباره فهمیدن معنای عبارات‌های زبانی وجود دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این ویژگی، را ظرفیت تاریخی- فرهنگی^۱ عبارات‌های زبانی می‌نامم. عبارات‌های زبانی فراتر از آنچه که حتی بتوانیم تصور کنیم حامل بارهای فرهنگی، تاریخی، زبانی و به طور خلاصه آنچه که در اینجا فرهنگی-تاریخی می‌نامیم، هستند. فهمیدن «آنچه گفته شده» است، درهمنییده با زیست جهان کاربر زبان است. کلمه‌ها و عبارات‌های زبانی حامل مجموعه‌ای بزرگی از اطلاعات فرهنگی و اجتماعی، تاریخی و ... هستند که در پیوند با موقعیت‌های شخصی افراد فهمیده می‌شوند. عباراتی مانند «آینده زمین در معرض خطر است» یا «دستمزدها هر ساله ارزش کمتری پیدا می‌کنند» و جمله‌هایی از این دست، تنها جملات ساده‌ای نیستند که معنایی استاندارد دارند، بلکه برای افراد مختلف، حامل بارهای شناختی فرهنگی و اجتماعی متناسب با وضعیت‌شان هستند. برای مثال می‌توان حدس زد که این دو جمله برای مردمان کشوری مانند آمریکا متفاوت فهمیده می‌شود تا در کشوری مانند نروژ و در هر دوی این کشورها فهم متفاوتی دارند تا در کشوری مانند ونزوئلا یا کنیا. به صورت شهودی قابل درک است که کلمات و عبارات‌های زبان، حامل بارهای شناختی ناشی از فرهنگ و تاریخ هستند و افراد هم فرهنگ و تاریخ، هم موقعیت، این بارهای شناختی را که در واژه‌ها و عبارات‌های زبانی مستتر هستند را به چنگ می‌آورند و می‌فهمند.

این توصیف ساده از زبان، جنبه مسحور کننده‌ای از زبان را نشان می‌دهد که با جنبه رازآمیزی معنا که توسط نیگل مطرح شد، تفاوت دارد. نیگل و مک‌گین این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه معنای کلمات در قالب اصوات و نوشتار می‌توانند فرای محدودیت مکانی و زمانی و حتی فراتر از نمونه‌ای بالفعلی که از معنای‌شان پیدا شده است، به کار بروند. اما در این مقاله این پرسش را طرح خواهیم کرد که

چگونه ممکن است، یک عبارت زبانی از خلال صوت یا نوشتار، حامل حجم زیادی از بارها (اطلاعات) فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، شخصی و ... باشد. علاوه بر این، آنچه که این ویژگی فهمیدن معنای عبارت-های زبانی را جالبتر می‌کند این است که، نه تنها اصوات زبانی حامل بارهای تاریخی-فرهنگی هستند، بلکه ما همه این بارهای تاریخی-فرهنگی را به سرعت و در یک آن می‌فهمیم. به محض مواجهه با اصوات زبانی در زبانی که می‌شناسیم، معنای آنها را می‌فهمیم، بدون تلاش، بدون استنتاج آگاهانه، فوری و بی-واسطه کلمات و عبارات زبانی را می‌فهمیم (Wright, 2001; 177) (Smith, 2012).

داشتن بار فرهنگی-تاریخی، منحصر به فهمیدن عبارتهای زبانی نیست و برای تجارب ادراکی دیگر، به خصوص تجارب ادراکی دیداری نیز می‌توان همین نکته که برای زبان طرح کردیم، یعنی فهمیدن عبارتی، حامل بارهای فرهنگی-تاریخی است را مطرح کرد. هرچند تمرکز اصلی این مقاله بر ادراک شنیداری از صوت زبان است ولی می‌توان گفت چیزها را نیز همراه با بار فرهنگی-تاریخی‌شان است که می‌بینیم و درک می‌کنیم.

برای مثال تکه‌ای پارچه، برای بسیاری تنها یک تکه پارچه است اما برای برخی ممکن است همین تکه پارچه، مقدس باشد. دو فرد از دو کشور متفاوت تکه‌ای پارچه را می‌بینند، یکی از آنها، آن را همچون نمادی برای کشورش می‌بیند. کشوری که عزیزی را برای حفاظت ازش از دست داده یا خودش مجروح شده است و این تکه پارچه به‌عنوان پرچم کشورش ارزش بسیاری برای او دارد. در حالیکه فرد دیگر همین پرچم را تکه پارچه‌ای می‌بیند که ممکن است برای گردگیری از آن استفاده کند. یا در مثالی دیگر، شئی چوبی‌ای را فرض کنید که برای ما مردمان امروزی عروسکی چوبی است و برای مردمان بدوی، حکم چیزی قابل پرستش را دارد. این مردمان، شئی چوبی را نمی‌بینند، بلکه چیز مقدسی را می‌بینند که حامل بارهای فرهنگی و تاریخی قبیله‌شان است. یک سنت دینی و فرهنگی هنگام دیدن بت/عروسک چوبی برای مردم بدوی دخیل است. حال پرسش همانند پرسشی که فهمیدن زبان مطرح کردیم این است که چگونه ممکن است یک فرد در مواجهه با یک چیز اینهمه اطلاعات مختلف را در یک آن ببیند.

پاسخ اولیه به این پرسش این است که به نحوی ذخیره‌ای از دانش فرهنگی، اجتماعی و تاریخی، زبانی و ... - که عنوان آن را دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان می‌گذاریم - در ذهن مان داریم. و به کمک این دانش پیش‌زمینه‌ای آنچه را که می‌بینیم و می‌شنویم را اینگونه‌ای می‌بینیم و می‌شنویم. در این دیدگاه، دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان یا پیش‌داشته‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و شخصی باعث می‌شود که مثلاً فردی تکه پارچه را به‌عنوان پرچم کشورش، همچون چیزی مقدس ببیند، و فرد دیگر آن را تنها یک تکه پارچه‌ای درک کند.

در نظر اول، این رویکرد، نگاه معقولی به نظر می‌آید. مهمترین دلیل معقولیت این پاسخ این است که یک عروسک چوبی بیرونی، یک تکه پارچه بیرونی، یک صوت زبانی (همچون سیگنال صوتی)، هیچ‌کدام

بار معنایی و فرهنگی، تاریخی ندارند. از منظر، جهان بیرونی / کائنات، چیزها، معنادار نیستند. چرا که یک شئی چوبی برای انسان امروزی و یک بدوی، یک شئی چوبی است اما با دو بار متفاوت فرهنگی و تاریخی روبرویم، برای یکی عروسکی بیش نیست و برای دیگری بت است.

بنابراین معقول است و تا اندازه‌ای نیز بدیهی می‌نماید که چیزها در جهان خارج، خودشان حامل بارهای معنایی / فرهنگی و تاریخی نیستند. حال اگر جای این بارهای معنایی و فرهنگی-تاریخی در بیرون نیست پس باید در درون انسان‌ها، در درون موجوداتی باشد که این چیزهای بیرونی را باردار / معنادار می‌بینند. ^۳ به واقع جایگاه بارهای معنایی و شناختی، اذهان ما انسان‌ها است. نام این دیدگاه متداول را که جایگاه بارهای شناختی را در ذهن می‌داند را **ذهن‌گرایی غالب** می‌گذاریم. هدف اصلی این مقاله این است نشان دهد ذهن‌گرایی غالب نمی‌تواند تصویر رضایت‌بخشی از چگونگی فهمیدن عبارات‌های زبانی به دست دهد.

من در این مقاله دو اعتراض اصلی بر این دیدگاه وارد می‌کنم. اولین نقد، مبتنی بر سرعت فهمیدن است. نشان خواهم داد که ذهن‌گرایی غالب نمی‌تواند به این سوال که چرا به محض مواجهه با اصوات زبانی آنها را می‌فهمیم پاسخ دهد. من این اعتراض را با الهام از مساله چارچوب در معرفت‌شناسی، و وارد کردن مفهوم کلیدی مساله چارچوب یعنی «ربط داشتن» طرح خواهم کرد. اعتراض دومی که مطرح میکنیم بر ناتوانی این دیدگاه بر تبیین چگونگی به دست آوردن اطلاعات جدید استوار است. در نهایت با توجه به کارهای بهین اربابی (۱۳۸۹: ۱۳۸۶) و با استفاده و معرفی ایده‌های وی، سعی می‌کنم یک دیدگاه و راه جدیدی که برای پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توانیم صوت یا شی‌ای را در عین حالیکه حامل بارهای فرهنگی- تاریخی است را در یک آن بفهمیم، به دست بدهم.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. غالب بودن ذهن‌گرایی غالب در تبیین نحوه فهمیدن عبارات زبانی

بدیهی به نظر می‌آید که هر فردی، پیش‌داشته‌ها و اطلاعاتی از فرهنگ، اجتماع و جهان زیست خودش دارد. حال پرسش این است که چگونه از این پیش‌داشته‌های فرهنگی، تاریخی و مخزنی‌مان، یا به اصطلاح دانش پیش‌زمینه‌مان از جهان، در شنیدن و دیدن چیزها استفاده می‌کنیم. در ادبیات موجود برای فهمیدن زبان، دو نوع دیدگاه غالب در نحوه مواجهه با دانش زبانی که به‌نحوی هر یک از انسان‌ها از آن برخوردارند، وجود دارد. اولین دیدگاه این است که ما هنگامی که عبارتی را می‌شنویم از طریق دسترسی استنتاجی به این دانش پیش‌زمینه‌ای به فهم آنچه می‌شنویم دست می‌یابیم و دیدگاه دیگر این است که ما تنها دسترسی روانشناختی به این دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان داریم (Pettit, 2010).^۴

به طور خلاصه، دیدگاه اول بر این عقیده است که هنگامی که صوت زبانی را می‌شنویم از طریق دسترسی استنتاجی به دانش زبانی و پیش‌داشته‌هایی که از جهان داریم به فهم آنچه شنیده‌ایم، دست می‌یابیم. در واقع برای رسیدن به فهم آنچه می‌شنویم، دست به استنتاج‌های فوری و ضمنی می‌زنیم. دیدگاه مقابل اما معتقد است که ما دسترسی روانشناختی به این پیش‌زمینه‌مان از جهان داریم. منظور از روانشناختی بیش از اینکه وجه ایجابی داشته باشد، وجه سلبی دارد به این معنا که دسترسی ما استنتاجی نیست، و ما عبارات‌های زبانی را محتوای می‌شنویم.

برای مثال این جمله را در نظر بگیرید «قربانی خشونت خانوادگی، در بیمارستان بستری است» معمولاً هنگام شنیدن این جمله، کتک خوردن زن توسط شوهرش متبادر می‌شود. و از اینرو است که جمله‌ای مانند «مریم همسرش را تا آنجا زد که مجبور شدیم او را به بیمارستان ببریم» جمله‌ای دورتر از پیش‌داشته‌های ما از جهان است و فهم آن ناآشنا تر و زنده تر است. به لحاظ فرهنگی انتظار داریم جنس مرد به جای اینکه کتک خورنده باشد، کتک زننده باشد. بنابراین این دو جمله را با توجه به بارهای فرهنگی - تاریخی است که می‌فهمیم، این بارهای فرهنگی - تاریخی در پیش‌داشته‌های ذهنی فرد جای دارند. حال پرسش این است که آیا به استنتاج‌های فوری و ناآگاه از مخزن دست می‌زنیم و آنگاه می‌فهمیم که احتمالاً منظور از «قربانی» جنسیت زنانه است، یا خیر، ما این جمله را محتوای و تفسیر شده‌دار می‌شنویم و خبری از استنتاج‌های ضمنی نیست.^۵

علاوه بر مبحث بالا درباره چگونگی دسترسی به دانش زبانی و پیش‌زمینه‌ای از جهان (که کمی پایین‌تر به آن بازخواهیم گشت)، بحث مرتبط دیگری به این موضوع، مباحث مربوط به محتوای تجربه ادراک شنیداری یا بصری است^۷ که از چگونگی تاثیر دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان هنگام شنیدن عبارات‌های زبانی می‌پرسد. یک پرسش متداول درباره تجربه ادراکی این است که آیا محتوای تجربه ادراکی ما شامل ویژگی‌های سطح بالا است یا خیر.^۸ آیا هنگام دیدن یک درخت کاج، محتوای تجربه ادراکی ما ویژگی‌ای به نام درخت کاج بودن وجود دارد یا خیر. به عبارت دیگر، آیا در ابتدا خصوصیات اولیه اشیا مثل رنگ و شکل و بو، بمی و زیر صدا و ... را می‌بینیم، می‌شنویم و سپس با کمک دانش پیش‌زمینه‌ای که از جهان داریم، اشیا و اصوات را با بار معنایی‌شان می‌بینیم و می‌شنویم یا خیر از همان ابتدا آنها را محتوای می‌بینیم و می‌شنویم. برای مثال در ابتدا بدوی‌ای که شیئی چوبی را می‌بینید شکلی را می‌بینید، به همراه خصوصیات اولیه آن و سپس با کمک دانش پیش‌زمینه‌اش از جهان، در نهایت عروسک چوبی را همچون بت می‌بیند و یا برعکس از همان ابتدا شیئی چوبی را بت می‌بیند.^۹

هر دو موضوع بالا یعنی مبحث چگونگی دسترسی به دانش زبانی و مبحث محتوای تجربه ادراکی، دارای دو دیدگاه اصلی هستند. اما همگی این دیدگاه‌ها، در این نکته هم‌نظرند که دانش پیش‌زمینه‌ای از

جهان (باره‌های فرهنگی، تاریخی، زبانی، اجتماعی و ...) در بیننده و شنونده وجود دارد، و تنها نزاع بر سر چگونگی دخالت این دانش پیش‌زمینه‌ای است. به عبارت دیگر رویکردهای مختلف درباره محتوای تجربه ادراکی و چستی فهم زبانی، مفروض گرفته‌اند که دانشی فرهنگی-تاریخی در ذهن شنونده یا بیننده وجود دارد و از این طریق به فهم آنچه شنیده یا دیده‌ایم، دست پیدا می‌کنیم. از همینرو است که به دیدگاه طرفدار وجود دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان در ذهن، از اصطلاح ذهن‌گرایی غالب استفاده کرده‌ایم. مقابل این دیدگاه، دیدگاه فرضی دیگری می‌تواند وجود داشته باشد که از این ایده باید حمایت کند که دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان باید در بیرون از ذهن باشد، که طرفداری چندانی نیز ندارد.

با این حال ممکن است گفته شود *جان مک‌داول*، جایگاه باره‌های شناختی (معنا)، را خارج از ذهن می‌داند. مک‌داول (McDowell, 1998b: 315) معتقد است اهمیت زبان و اظهارات زبانی دیگران در این است که آنها تنها واقعیت‌هایی در دسترس در مورد رفتار زبانی‌مان هستند. از نظر او (1998b: 99) شنیدن و فهمیدن یک صوت زبانی بدین‌گونه نیست که ما اول صداها را بشنویم و سپس معنا را از آنچه شنیده‌ایم، استنتاج کنیم بلکه معنا، «چیزی است که در کلمات وجود دارد و حاضر هست؛ چیزی در کلمات وجود دارد که قابلیت شنیده شدن یا دیده شدن در کلمات را به‌وسیله کسی که آنها را می‌فهمد، دارد». از نظر او برای اینکه بتوانیم بگوییم چرا به محض مواجهه با اصوات زبانی، معنای کلمات و جملات را می‌فهمیم، باید معتقد باشیم که معنای در سطح زبان، در رفتار زبانی ما وجود دارند. معنای زبانی، پنهان در پشت اصوات زبانی، یعنی در ذهن ما نیست، بلکه در سطح زبان است. از نظر وی رفتار زبانی تنها زمانی معنا دارد که ما عضوی از یک جامعه زبانی باشیم. رفتار زبانی ما گزارشی است از آنچه که آن جامعه زبانی می‌داند. وی می‌نویسد (1998a: 253) اهمیت عضوی از یک جامعه زبانی بودن به خاطر این امر نیست که ابعاد بیرونی رفتار زبانی یا هر رفتار قابل مشاهده ما را توجیه می‌کند، بلکه اهمیتش به این دلیل است که ما را مجهز می‌سازد که ذهنمان را برای دیگران دسترس‌پذیر کنیم. استفاده از زبان و عضوی از جامعه زبانی بودن به ما این توانایی را می‌دهد که ذهنمان را از خلال آنچه که در بیرون است برای دیگران آشکار کنیم. نکته کلیدی حرف مک‌داول این است که جامعه زبانی، صرفاً جامعه‌ای نیست که هم‌زبانان را کنار هم‌دیگر آورده است، بلکه جامعه زبانی برای ما ظرفیت «ملاقات اذهان» (Ibid) دیگر را فراهم می‌کند و این امر از طریق رفتار زبانی، اصوات زبان اتفاق می‌افتد.

نظر مک‌داول، در وهله اول جذاب است اما همچنان در قالب نظریه ذهن‌گرایی غالب می‌گنجد، چرا که از نظر وی حضور در یک اجتماع زبانی، ظرفیت ذهنی را برای کاربر آن اجتماع ایجاد می‌کند که می‌تواند معنا را در رفتار زبانی و غیر زبانی مشاهده کند. به عبارت دیگر، فردی می‌تواند باره‌های تاریخی-فرهنگی را که در سطح رفتار زبانی و غیر زبانی قرار داد، ببیند که ظرفیت ذهنی دیدن آنها در وی شکل

گرفته باشد و بنابراین ابزار دیدن، ذهنی است که ظرفیت دیدنش به واسطه حضور در اجتماع زبانی به دست آمده. مثلاً می‌توان گفت حضور فرد بدوی در یک جامعه بدوی، ظرفیت ذهنی‌ای را برای آن فرد به وجود آورده است که می‌تواند شیئی چوبی را همچون بت ببیند. چنین پاسخی به جای آنکه تبیین کند چگونه می‌توان چنین توانایی را به فرد نسبت داد، بیان می‌کند که فرد، چنین توانایی را تنها به خاطر حضور در یک اجتماع به دست آورده است. ظرفیت ذهنی که در اثر بودن در اجتماع به وجود می‌آید، در ارتباط با دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان یا همان بارهای فرهنگی-تاریخی است. بنابراین حضور در اجتماع، ذهن فرد را مجهز به دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان می‌کند که از این طریق معنا را از سطح زبان به چنگ می‌آورد. بنابراین از منظر نکته این مقاله، پاسخ مک‌داول همچنان در قالب نظریه ذهن‌گرایی غالب جای می‌گیرد.

به طور خلاصه فهمیدن اصوات زبانی هنگامی که آنها را می‌شنویم و یا دیدن چیزها و ...، با کمک دانشی پیش‌زمینه‌ای از جهان است. جملات زبانی، صرف اصوات یا نوشته‌هایی روی کاغذ نیستند، بلکه چیزی فراتر صوت در آنها وجود، تاریخ و فرهنگی را حمل می‌کنند و ما با این وجه جملات زبانی در تماس هستیم. چالش اصلی‌ای که به نظر این مقاله با طرح شود این است که چگونه ممکن است چنین دانش پس‌زمینه‌ای از جهان وجود داشته باشد و کار کند. بدیهی می‌نماید که اصوات مادی و اشیای بیرونی، خودشان حامل بار معنایی و فرهنگی-تاریخی که ما در آنها می‌بینیم نیستند؛ و پس باید فرض کنیم که چنین دانشی از جهان با اینهمه اطلاعات فرهنگی و تاریخی و ... در جایی در ذهن ما است و ما هنگام دیدن اشیا به نحوی به این شناخت‌هایمان دسترسی پیدا می‌کنیم و آنها را می‌بینیم، می‌شنویم و می‌فهمیم. در ادامه تلاش خواهیم کرد که نشان دهیم نظریه ذهن‌گرایی غالب نمی‌تواند نظر درستی باشد.

۲-۲. اعتراض‌هایی بر ذهن‌گرایی غالب

الف. مساله چارچوب و سرعت فهمیدن

اولین اعتراض ما به ذهن‌گرایی غالب، مساله چارچوب^۱ او مبحث مرتبط با آن سرعت فهمیدن است. به صورت شهودی می‌توانیم با این پدیده موافق باشیم که به محض مواجهه با اصوات زبانی، آنها را می‌فهمیم. (Pettit, 2002; Smith, 2012; Wright, 2001) زمانیکه از فهمیدن عبارات‌های زبانی صحبت می‌کنیم، منظورمان فهمیدن یک عبارت زبانی با همه بارهای فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، شخصی است.

برای مثال فردی از دوست شما برای جمع کردن یک جمع دوستانه در منزلش تشکر می‌کند و شما احساس ناراحتی، معذب بودن می‌کنید، جمله را فهمیده‌اید و حس خوشایندی ندارید؛ بعد از تامل آگاهانه ممکن است به این نتیجه برسید که روی سخن گوینده با شما بوده است که اینبار نوبت شما یا وظیفه شما

بوده که این جمع دوستانه را تشکیل بدهید و تشکرش از فرد دیگر در واقع نوعی طعنه زدن به شما بوده و شما ناخودآگاه آن را حس کرده بود و برای همین بدون اینکه آگاهانه بفهمید، ناراحت شدید. سپس روز بعد این مطلب به سطح آگاهی شما آماده و تازه فهمیده‌اید از چه ناراحت شده بودید؛ علاوه بر این ناراحتی در فرهنگی اتفاق می‌افتد که دورهمنشینی مهم است و این دورهمنشینی باید طبق قاعده‌ای خاص باشد و مثلاً باید به صورت نانوشته، نوبتی باشد.

اگر به جمله گفته شده باز گردیم، گوینده به نفر سومی گفته است که «ممنون که ما را دور هم جمع می‌کنی» و شنونده از همین جمله که به لحاظ استاندارد زبانی، معنای تشکر کردن دارد، فهمی پیدا می‌کند، این فهم (که برای عده‌ای ممکن است پیش یا افتاده باشد یا نباشد، درست باشد یا نباشد و ...) حامل بارهای شخصی، فرهنگی و تاریخی و اجتماعی است. همانطور که گفتیم پرسشی که پیش می‌آید این است که چگونه ممکن است فوری و بی‌واسطه فرد بتواند اینهمه اطلاعات تودرتو را در یک آن بفهمد؛ به عبارت دیگر چگونه ممکن است شخص اطلاعات مرتبط با فهم این جمله در ذهن خودش سریعاً مشخص کند و از این اطلاعات استفاده کند تا به فهم جمله مورد نظر برسد و احساس آزرده خاطر شدن نیز داشته باشد. بسیاری از جملات و عبارتهایی که می‌شنویم یا چیزهایی که می‌بینیم، حاوی بارهای مخزنی فراوان و تودرتویی هستند؛ حال اگر ادعا این باشد که هر شخصی دانشی از بارهای فرهنگی و تاریخی و اجتماعی را درون خودش دارد و از طریق چیزها را می‌بینید، می‌شنود با این پرسش روبرو هستیم که چگونه چنین چیزی در یک آن ممکن است. برای اینکه منظورمان را بهتر نشان دهیم می‌توانیم از مساله چارچوب نیز الهام گرفته و استفاده کنیم.

مسئله چارچوب نخست توسط مک‌کارتی و هیز (McCarthy & Hayes, 1969) برای نشان دادن چالشی در ساخت ماشین‌های هوشمند طرح شده بود. این مسئله بر زمان مشخص و محدودی که ماشین در حال انجام عملی است تمرکز دارد. در حین انجام عمل و در نتیجه، انجام آن برخی امور تغییر می‌کنند و برخی امور ثابت می‌مانند. به طور مثال، در جابه‌جا کردن فیزیکی یک جعبه، رنگ آن جعبه یا شکل آن ثابت می‌ماند ولی محل آن تغییر می‌کند. مسئله چارچوب می‌پرسد چگونه می‌توان آن اموری که در حین انجام یک عمل ثابت می‌مانند را تشخیص داد و برنامه‌ای برای بازنمایی آنها توسط ماشین نوشت. (Viger, 2010). با الهام از ادبیات موضوع مسئله چارچوب در هوش مصنوعی، این مسئله در شکل معرفت‌شناسه آن نیز طرح شد. دنیل دنت، این پرسش را این‌گونه طرح کرده است: «یک موجود شناسا، با باورهای بسیاری در مورد جهان، چگونه می‌تواند هنگام اجرای عملی که مستلزم اعتقادات راسخی در مورد جهان است، باورهای خود را روزآمد کند؟» (Dennett, 1978, 125). به طور خلاصه، مسئله چارچوب از نظر دنت این است که در یک زمان محدود، یک سیستم شناختی باید تفاوت میان پیامدهای

مرتبط و نامرتبط با عملی را یاد بگیرد و همچنین بیاموزد که چگونه پیامدهای نامرتبط را نادیده بگیرد (Gryz, 2013: 25).

حال با الهام از مساله چارچوب میتوان از نحوه روزآمد شده باورها به طور کلی و نه تنها هنگام اجرای عملی پرسید. برای روشن تر شدن بحث مثال زیر را در نظر بگیرید: فرض کنید آقای نیلی توسط یک دوست/ یا همسر که بسیار به او اعتماد داشته، خیانت بزرگی می بیند. در اینجا، مشخص است باورهای آقای نیلی نسبت به برخی چیزها تغییر خواهد کرد، مانند اعتماد به افراد نزدیک و حتی افراد دورتر، دیدگاهش نسبت به زندگی، کمک به دیگران، آینده زندگی خودش و ... همه و همه تغییر می کنند. روشن است که تغییر در باورهای آقای نیلی تنها محدود به همسر یا دوستش نمی ماند. حال یک میتواند این باشد که چگونه و چه باورهایی از باورهای آقای نیلی روزآمد می شود.

ما موجوداتی هستیم با باورهای بسیاری درباره جهان، هر عمل مان بازخوردهایی دارد که موجب بازبینی، تغییر، یا اساساً باورهای جدیدی نسبت به جهان می شود. حال مساله اینجا این است که بازبینی باورها چگونه انجام می شود، یا از کجا می دانیم چه باورهایی دچار بازبینی می شوند، و چه باورهایی نمی شوند. به عبارت دیگر چگونه می دانیم که کدام باورها به عمل ما و نتایج آن «مربوط اند» و کدام باورها «نامربوط اند». چگونه باورهای جدید باورهای قدیمی را کنار می گذارد؛ و چگونه باوری که باید کنار نهاده بشود انتخاب می شود. بنابراین، «ربط»^{۱۱} مفهوم کلیدی مرتبط با مسئله چارچوب است، چون تنها جنبه های مشخصی از یک موقعیت به زمینه هر عمل مشخصی مربوط است و در نتیجه در هنگام اجرای عمل مزبور تنها لازم است همین دسته از پیامدها مورد توجه ماشین قرار گیرند (Shanahan, 2016). پلیشیان (Pylyshyn, 1987: viii) نیز می نویسد مسئله این است که در استنتاج کردن باورهایمان چگونه حوزه و قلمرو مشخصی از شناخت را انتخاب می کنیم و قلمروهای دیگر را نامربوط می دانیم.

با الهام از مساله چارچوب می توان گفت کاربر زبان به محض مواجهه با عبارت زبانی، آن عبارت را می فهمد. برای فهمیدن عبارت زبانی، از دانش پیش زمینه ای اش از جهان استفاده می کند، حال پرسش این است که کاربر زبان چگونه مشخص می کند کدام حوزه از دانش پیش زمینه اش برای فهم این جمله لازم و مربوط است و کدام حوزه نامربوط است. چه احساساتی به این جمله ربط دارد، چه احساساتی ربط ندارد. علاوه بر این همه این اطلاعات را نیز باید به صورت فوری، بی واسطه و ناآگاهانه استنتاج کند یا به نحوی دسترسی پیدا کند. این واقعیتی است که باید نشان داده شود چگونه انسان ها این توانایی را دارند که می توانند در یک آن چیزهای مربوط را برای فهمیدن یک جمله را مشخص کنند و از آن استفاده کنند.

وضعیت بغرنج مساله از اینجا روشن تر می شود که برای انجام دادن کارهایی به لحاظ شناختی سبک تر و آسان تر یا حداقل برابر به صورت آگاهانه شاهد تلاش و استنتاج های خودمان هستیم. مثلا هنگامی که از ما خواسته می شود ربط میان دو جمله یا دو حرکت را بیان کنیم، باید کمی فکر کنیم و استنتاج کنیم ربط اینها با یکدیگر چیست، حتی برای مربوط کردن دو جمله ساده مانند «دوشنبه ها روز اول هفته است»، «یکشنبه ها گویی زودتر از بقیه روزهای هفته تمام می شود» باید کمی فکر کنیم و ارتباط میان این دو را از همدیگر استنتاج کنیم. حال با وجود دانستن چنین نکته ای، این نکته عجیبی است که کسی معتقد باشد انسان ها این توانایی را دارند که می توانند اولاً انبوهی از بارهای شناختی و فرهنگی و تاریخی را در ذهن داشته باشد و ثانیاً نحوه دسترسی به اطلاعات چنان باشد که به محض مواجهه با عبارات زبانی، اطلاعات فرهنگی، تاریخی مربوطه را جدا می کنیم و سپس از طریق این اطلاعات به فهم آنچه که شنیده ایم می رسیم. ما انسان ها چنین توانایی را داریم ولی برای وصل کردن دو جمله ساده بهم مرتبط «در بها را بستیم» «فردا صبح هوا طوفانی است» کمی باید فکر کنیم و از آن مهمتر نسبت میان این دو جمله به صورت آگاهانه در ذهن من نقش می بندد ولی نسبت میان اطلاعات فرهنگی و تاریخی به ندرت به صورت آگاهانه حاضر می شوند.

به طور خلاصه دیدگاه ذهن گرایی غالب معتقد است که دانش پیش زمینه ای از جهان در ذهن فرد است. ولی همانطور که در این اعتراض نشان دادیم، این دیدگاه نمی تواند تبیین مناسبی از مساله سرعت فهمیدن عبارات های زبانی آنها با توجه به نکته ای که از مساله چارچوب ذکر کردیم ارائه کند.

ب. بارگیری و یادگیری چیزهای جدید

می دانیم که بسیاری اوقات جملات زبانی، حامل دانسته ها و اطلاعات جدیدی هستند که تا به حال نمی دانسته ایم. آنها حامل بارهای معنایی، فرهنگی جدیدی هستند، که ما آنها را یاد می گیریم. مشخص است که کودک بدوی از ابتدا عروسک چوبی را همچون بت نمی شناخته است. به عبارت بهتر بار قداست بت بودن بودن عروسک برای وی متناسب با زندگی در جامعه اش برای او ساخته شده است. همچنین بسیاری از جملات و عبارات های که می شنویم، باعث تغییر دیدگاه ما و اضافه شدن دانش پیش زمینه ای ما از جهان می شوند. یعنی عبارات های زبانی حاوی بارهای شناختی / مخزنی ای هستند که در دانش پیش-زمینه ای فرد در جهان نبوده اند. حال اگر دانش فهمیدن این جملات در ذهن شونده است، پس شونده چگونه می تواند اطلاعات جدیدی را یاد بگیرد و دانشش گسترده تر شود. بنابراین در نظر اول شاید باید بگوییم بارهای فرهنگی-تاریخی ای که فرد یاد میگیرد، در ذهن شونده نیست و در بیرون و همراه با صوت است.

در کتاب منون، افلاطون (Meno 80d, in Cooper 1997) از زبان منو پارادوکسی را طرح می‌کند که شبیه همین نکته بالا است؛ منو در پاسخ به پرسش سقراط می‌گوید: «درباره چیزی که اصلاً نمی‌دانی چیست، چگونه می‌خواهی تحقیق کنی؟ و اگر آنرا بیایی از کجا خواهی دانست که آنچه یافته‌ای همان است که می‌جستی؟» (Ibid: 80). به طور خلاصه پارادوکس منون این نکته را بیان می‌کند که اگر شما پاسخ به پرسشی را می‌دانی، پس پاسخ را می‌دانی و چیزی از این پاسخ نمی‌آموزی. و اگر شما پاسخ را نمی‌دانی پس شما نمی‌توانی پاسخ درست را تشخیص بدهی، حتی اگر آن را به شما ارائه کنند، بنابراین فرد به وسیله پرسیدن سوال هیچ چیزی نمی‌تواند بیاموزد. یک راه حل طبیعی پارادوکس منون این است که نشان دهیم صورت بندی تحقیق فقط بخشی از جهل ما است. فرد می‌داند که می‌تواند به کفایت جواب درست را تشخیص بدهد، اما جواب درست کافی را فعلاً در چپته ندارد (Sorensen, 2017, sec 6.1). آنچه که ما در اینجا مطرح می‌کنیم، هرچند از جهتی شبیه پارادوکس منون است، اما نمی‌خواهیم مسأله‌ای معرفت‌شناسانه را مطرح کنیم. نکته ما این است که می‌دانیم که افراد در مواجهه با اصوات زبانی که می‌شنوند حتماً چیزهای جدیدی یاد می‌گیرند و دانش پیش‌زمینه‌ای‌اشان از جهان تغییر می‌کند. بسیاری از چیزها را قبلاً در ذهن نداشتیم و آنها را در خلال دیدن و شنیدن یاد می‌گیریم. بنابراین باید فرض کنیم این اطلاعات جدید نه در ذهن که در بیرون و بر روی صوت زبانی هستند.

حتی این پرسش را می‌توان گسترده‌تر نمود و پرسید که بارهای معنایی کلمات و عبارات‌های زبانی در کجا قرار دارد. آیا در ذهن قرار دارند یا خیر. نیگل (1987: 43) می‌نویسد راز معنا [بارهای شناختی] در این است که به نظر نمی‌رسد در جایی مشخص قرار داشته باشد. معنا در کلمه قرار دارد، نه در ذهن و نه حتی در خود مفهوم یا تصویری مجزا و سرگردان بین کلمه و ذهن و خود چیزهایی که درباره‌شان صحبت می‌کنیم. و با وجود این ما همواره زبان را به کار می‌بریم و زبان ما را قادر به تفکرات پیچیده‌ای می‌سازد؛ تفکراتی که زمان و مکان را در می‌نوردد». بنابراین به طور خلاصه، اگر بارهای شناختی، بر روی اصوات زبانی نیستند و در ذهن شنونده وجود دارند، آنگاه این پرسش پیش می‌آید که چرا انتظار داریم با گفتن کلمات، مخاطبان چیزهای جدیدی یاد بگیرند. به صورت شهودی این فرض را داریم که دانش پیش-زمینه‌ای جهان تنها در ذهن فرد نیست و اصوات زبانی نیز حاوی بارهای شناختی از جهان هستند. بنابراین دیدگاه ذهن‌گرایی غالب با این اعتراض نیز روبرو است.

۳-۲. کلیت مغز-بدن؛ به سوی منحل کردن پرسشی فلسفی

به طور خلاصه تا به اینجا گفتیم که بدیهی است که در فهمیدن هر عبارت زبانی‌ای اطلاعات مخزنی‌مان، پیش‌داشته‌های فرهنگی-تاریخی‌مان دخیل هستند، حال پرسش از چگونگی اثرگذاری این پیش‌داشته‌ها است. از یکسو می‌دانیم پیش‌داشته‌های مخزنی در جهان بیرون بر روی صوت یا چیز بیرونی نیستند، به این دلیل ساده که دو نفر با دو فرهنگ متفاوت از یک چیز بیرونی فهم‌های متفاوتی دارند. مثل عروسک

چوبی‌ای که برای بدوی‌ای بت است و برای ما یا مردمان هم‌مخزن‌مان تنها عروسکی بیش نیست، یا یک صوت یکسان برای دونفر از دو فرهنگ متفاوت و دو تجربه شخصی متفاوت، فهم‌های متفاوتی داشته باشد. از سوی دیگر گفتیم که اگر اطلاعات فرهنگی و مخزن در بیرون نباشند پس باید در درون هر شخص در ذهن هر شخص باشند. و سعی کردیم نشان بدهیم پذیرش چنین نکته‌ای مسائل مختص خودش را به وجود می‌آورد. از جمله این مسائل این است که چگونه ممکن است این حجم زیاد اطلاعات مختلف در ذهن یک شخص باشد. چگونه ممکن است همه پیش‌داشته‌های مرتبط در فهمیدن یک جمله در ذهن همزمان حاضر باشند و حوزه مربوط و نامربوط به فهمیدن آن عبارت مشخص شوند. سرعت فهمیدن و در یک آن فهمیدن عبارات زبانی بدون تلاش و استنتاج آگاهانه آنها با استفاده از این اطلاعات فرهنگی - تاریخی چگونه ممکن است. و در نهایت مساله دیگر این بود که اگر با پیش‌داشته‌های مان جملات را می‌فهمیم، چگونه ممکن است اطلاعات جدیدی از آنها به ما منتقل شود. برای فهمیدن عبارات‌های زبانی و استفاده از فرهنگ و تاریخ با یک دوراهی روبرو هستیم که هر کدام از این دو راه مخاطرات خودش را دارد و نمی‌تواند پاسخ‌های مطلوبی برای ما فراهم کنند. از یک سو بارهای فرهنگی - تاریخی یا پیش-داشته‌های مخزنی نمی‌توانند در بیرون و بر روی اشیای فیزیکی و یا سیگنال‌های صوتی باشند و از سوی دیگر اگر بارهای شناختی و مخزنی تنها در ذهن فرد باشند، آنگاه حداقل با دو مساله معرفی شده یعنی مساله سرعت فهمیدن و یادگیری چیزهای جدید روبرو می‌شویم.

این دوراهی که هر سمت، به وسیله شهودهای ما نیز حمایت می‌شود، ارزش بررسی بیشتری دارد. من در ادامه یک پیشنهاد اولیه برای نگاه به این دوراهی با الهام از کار اربابی (۱۳۸۶؛ ۱۳۸۹) طرح می‌کنم. نکته اصلی این پیشنهاد این است که به جای آنکه بر ذهن و قابلیت‌های آن برای حل این دوراهی متوسط شویم، بر مغز یا مغز-بدن متمرکز شویم.

یکی از دلایل اصلی دو راهی ایجاد شده در بالا، این است که تبیین فهمیدن ما توسط شهود عامیانه درباره ذهن هدایت شده است. این شهود متعارف بر این مبناست که می‌توان فرایندهای مغزی یا ذهنی را به صورت مقوله‌های مجزا که هر کدام کارکرد خاص خود را دارند، تعریف کرد. این فرایندها، سوای از اینکه ما در مساله ذهن-بدن در کدام سو ایستاده باشیم، تعریف می‌شود. برای مثل همین و برت (Hoemann, & Barrett, 2019: 67) معتقدند یک شهود متعارف این است که عاطفه و شناخت مقوله‌های متمایز و مبتنی بر بیولوژیکی از پدیدارها هستند که در رقابت با یکدیگر برای کنترل رفتار انسان‌ها هستند. در واقع حتی یک مادی‌گرا در رابطه به مساله ذهن و بدن، می‌تواند توسط این شهود عامیانه درباره ذهن هدایت شود. فرایندهایی مثل تفکر، استدلال، استنتاج، فراخوانی از حافظه و ... نیز از همین نوعند.

پیشنهاد اصلی به‌جای تبیین‌هایی که توسط شهود عرفی درباره ذهن و بر اساس مقوله‌بندی‌ای مجزا فرآیندهای ذهنی هدایت می‌شوند، این است که مغز یا مغز-بدن را همچون یک کلیت ببینیم و به‌دنبال یک تئوری وحدت بخش برای تبیین فرآیندهای مغزی انسان‌ها باشیم. از جمله این پیشنهاد می‌توان به تبیین کدگذاری پیش‌بینی کننده^{۱۲} اشاره کرد.

تبیین کدگذاری پیش‌بینی کننده به دنبال توضیح این است که چگونه مغز بازده انرژی را در حالی که سیستم‌های فیزیولوژیکی بدن را در تعادل نگه می‌دارد، بهینه می‌کند (Hoemann, & Barrett, 2019: 68-69). این نظریه دو ایده را باهم ترکیب می‌کند: اول، مغز را به عنوان ارگانی برای به حداقل رساندن خطای پیش‌بینی می‌بینید و دوم، تبیین خاصی از معماری شناختی مغز به‌دست می‌دهد کمینه سازی خطای پیش‌بینی عامل اصلی فرآیند این معماری است (Williams, 2020: 1750).^{۱۳}

فارغ از اینکه تبیین کدگذاری کننده پیش‌بینی کننده درست باشد یا نه می‌تواند به عنوان یک خط جدید برای تبیین فرآیندهای مغزی در نظر گرفته شود. پیشنهاد مقدماتی ما در این مقاله نیز بر همین امر استوار است که نظریاتی که مبتنی بر مقوله‌بندی‌های مجزای فرآیندهای ذهنی هستند مثل تفکیک استنتاج، استدلال، عواطف، اطلاعات، ذخیره‌سازی مجزای اطلاعات درحافظه و ... نمی‌توانند تبیین خوبی از فهمیدن عبارات زبانی یا اموری که دارای بارهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هستند، بدست بدهند. به جای تاکید بر این نظریات باید به سمت ارائه نظریاتی برویم که به مغز-بدن همچون یک کلیت نگاه می‌کنند که در برخورد با پدیدارها، همچون یک کل و نه اجزای متمایز گوناگون واکنش نشان می‌دهند.

اگر از دیدگاه سوم شخص یا جهانی به انسان‌ها نگاه شود، ما موجوداتی طبیعی هستیم که در موقعیت‌های مختلف، واکنش/ رفتارهای متفاوت و متناسب با موقعیت از خود نشان می‌دهیم. این رفتار یا واکنش‌های متفاوت و متناسب با موقعیت، لزوماً رفتار قابل دیدن یا عکس‌العمل بیرونی نیست. بلکه یک وضعیت متفاوت کلیت مغز-بدن است که می‌تواند بروز بیرونی داشته باشد و یا خیر. همین امر درباره یک ماده گرافیتی مثل مغز مداد که از اتم‌های کربن تشکیل شده است، صادق است. این ماده در موقعیت‌های مختلف که به صورت بالقوه می‌توان بشمار موقعیت مختلف در جهان داشته باشد، واکنش‌های متفاوتی دارد. مثلاً در مواجهه برخی مواد واکنش سریع می‌دهد، با برخی دیگر واکنش کند انجام می‌دهد و حتی عدم واکنش در مواجهه با برخی دیگر از مواد، نیز نوعی واکنش محسوب می‌شود که در این موقعیت خاص، این ماده واکنش مورد انتظار ما را انجام نداد و پس یک از واکنش‌های این ماده در مقابل برخی از مواد عدم واکنش دادن است. بنابراین سرعت واکنش نیز در موقعیت‌های مختلف و در حضور شرایط مختلف متفاوت است. از دید سوم شخص واکنش و عمل‌های این ماده در موقعیت‌های گوناگون به سرعت انجام می‌شود.

از جهتی این نکته که در هر موقعیت مغز-بدن ما در وضعیت جدیدی قرار می‌گیرد بدیهی به نظر می‌آید و این پرسش پیش می‌آید که اصلاً این موضوع چه چیز اضافه‌ای را بر آنچه از قبل میدانیم قرار

است به دست بدهد. پیشنهاد مطرح شده در اینجا هرچند نکته ساده و برای بسیاری بدیهی است، ولی مستلزم پرسیدن پرسش‌های جدید است. پرسش‌هایی از قبیل اینکه چگونه بارهای مخزنی، فرهنگی-تاریخی می‌توانند مغز-بدنی باشند. به عبارت دیگر میدانیم بارهای فرهنگی و تاریخی بر روی یک چیز بیرونی، یا یک سیگنال صوتی نیستند، بلکه درون انسان‌ها هستند و از جنس مغز-بدن هستند و پس این پرسش که اصلاً اینکه بار فرهنگی مخزن-بدنی باشد به چه معنا است می‌تواند طرح شود.

در حال حاضر نمی‌توان به صورت جزئی و ریز مشخص کرد که چرا یک مغز-بدن هنگام شنیدن این صوت زبانی، این واکنش به خصوص را انجام می‌دهد، یا چگونه به صورت جزئی و مشخص بارهای فرهنگی و تاریخی بر روی مغز-بدن هستند. اما نکته اصلی این است که عکس‌العمل متناسب با موقعیت، تنها مختص به انسان نیست و در تمام چیزهای دیگر وجود دارد.

نکته‌ای که در اینجا می‌خواهیم بگوییم این است که دوراهی که در بالا ذکر کردیم، یعنی اینکه بارهای فرهنگی تاریخی اصوات زبانی، از یک سو نمی‌توانند در خارج و بر روی صوت باشند و از سوی دیگر، اگر فرض کنیم در ذهن هستند، با مسائلی از جمله مساله چارچوب و یادگیری چیزها جدید روبرو می‌شویم، زمانی به مشکل فلسفی تبدیل می‌شود که بخواهیم بارهای فرهنگی-تاریخی در مواجهه با چیزها، را توسط فرآیندهای مغزی (یا ذهنی) که توسط شهود عرفی درباره ذهن هدایت می‌شود، حل کنیم. اگر به جای تمرکز بر مقوله‌بندی‌های مجزای فرآیندهای روانی شناخت انسانی، به کلیت مغز-بدن متمرکز شویم، آنگاه نه با یک مساله پیچیده فلسفی (علوم انسانی) که با یک پدیده طبیعی روبرویم که به لحاظ علمی می‌توان امیدوار بود در آینده، تبیین‌ها بهتری از آنها به دست داد.

واکنش انسانی به چیزهای جدید در قالب فهمیدن عبارت‌های زبانی، یک واکنش طبیعی است. همانگونه که واکنش یک ویروس در یک موقعیت و به میزبانش یک واکنش طبیعی است. برای یک ویروس هم تا حدی می‌توانیم تاریخچه و حافظه و ...، قائل شویم و مثلاً بگوییم جهش قبلی در ویروس-های دیگر در یک ویروس جدید نیز اثر گذار است، مثل بارهای فرهنگی-تاریخی در انسان، با این تفاوت که انسان‌ها درجه پیچیدگی بسیاری بیشتری دارند. این امر شاید پاسخ دلخواه به پرسشی فلسفی نباشد (هر چند به لحاظ علوم اعصاب و ژنتیک، پرسش‌های مهم است) ولی به لحاظ سلبی می‌گوید بدون در نظر گرفتن کلیت مغز-بدن همچون یک کل برای بقا در این جهان و تنها با کمک مفاهیمی که از مقوله-بندی‌های روانی به دست آمده‌اند نمی‌توان پاسخی برای چگونگی فهمیدن بارهای فرهنگی-تاریخی عبارت‌های زبانی در یک لحظه فراهم نمود.

ولی اگر برای تبیین نحوه فهمیدن بارهای فرهنگی-تاریخی، اصوات و چیزها، از منظر کلیت مغز-بدن داشته باشیم که توسط مقوله‌های مجزایی که بوسیله شهود عرفی درباره کارکرد ذهن هدایت نمی‌شوند،

آنگاه این مساله همانند مساله هر چیز طبیعی دیگری می‌شود که به لحاظ فلسفی، مساله‌ای جدی نیست و مساله‌ای همه‌جایی است.

نتیجه

گفتیم یکی از ویژگی‌های جالب فهمیدن معنای عبارت‌های زبانی این است که این عبارت‌ها فراتر از آنچه که قابل تصور باشد دارای بارهای فرهنگی - تاریخی، اجتماعی هستند. به محض مواجهه با یک عبارت زبانی آن را می‌فهمیم و فهمیدن یک عبارت زبانی با توجه به این بارهای فرهنگی - تاریخی است. نشان دادیم برای تبیین این ویژگی جذاب توسط ذهن انسانی با دو راهی‌ای روبرو می‌شویم که از یکسو بارهای شناختی نمیتواند بر روی چیزهای فیزیکی (اعم از صوتی و غیر صوتی) باشند و از سوی دیگر اگر این بارها فرهنگی - تاریخی در ذهن باشند، آنگاه با اعتراض‌هایی از جمله دو اعتراض مطرح شده در این مقاله روبرو هستیم.

یک پیشنهاد اولیه که ارزش بررسی بیشتری دارد این است که به‌جای تمرکز بر مفاهیمی که توسط شهود عرفی درباره ذهن هدایت می‌شوند، بر مغز-بدن، همچون یک کل منسجم که می‌توان تبیین واحدی از همه کارکردهای آن داد متوسل شویم. در واقع، برای فهمیدن عبارت‌های زبانی (یا حتی دیدن اشیا) وظایف سنگینی بر عهده مقوله‌های ذهنی گذاشته‌ایم. در حالیکه ابزارهای کافی برای انجام این وظایف سنگین توسط این مقوله‌ها به صورت مجزا وجود ندارد. به عبارت دقیق‌تر، مقوله‌های ذهنی‌ای مثل استنتاج از پیش‌داشته‌ها، مسئول انجام وظایف ساده‌ای مثل فهمیدن زبان است که نمی‌توانیم به‌خوبی نشان بدهیم چگونه چنین عمل ساده‌ای ممکن است. راه‌حل ما برای پاسخ به پرسش چگونگی فهمیدن بارهای شناختی - فرهنگی در اصوات زبانی این است که این امر بخشی از کارکرد طبیعی مغز-بدن ما همچون یک کل منسجم است. هر دو اعتراض که در این مقاله مطرح کردیم، از جهتی عملکرد طبیعی موجودات مختلف است، و اگر تخیل کنیم موجودات دیگر نیز این مقوله‌های مجزای ذهنی را دارند، آنگاه برای تبیین عملکرد طبیعی آنها توسط آنها به مشکل برمی‌خوریم. حال اگر برای انسان که بسیار پیچیده‌تر نیز است، بر بعد مادی مغز-بدن همچون یک کلیت برای نگاه به این دوراهی توسط بجویم آنگاه مساله به صورت طبیعی دیده خواهد شد. و در این صورت شاید پرسش‌های جالب دیگری مثل نحوه انتقال بارهای فرهنگی - تاریخی، و ... مجال بروز بیشتری پیدا کنند و تعریف مقوله‌های ذهنی بازبینی شوند.

پی‌نوشتها

'historical-cultural

منظور از اصطلاح فرهنگی - تاریخی در طول مقاله توضیح خواهد یافت. فقط ذکر این نکته لازم است که معنای وسیعی و مسامحه‌ای در مقابل معنای تخصصی آن را از این کلمه انتظار داریم.

^۲ منظور از «آنچه گفته شده» (what is said) در مقابل معنای استاندارد زبانی است؛ یعنی معنا عبارت با توجه به موقعیت در انواع جهت زبانی و غیر زبانی؛ در مقابل معنای استاندارد زبانی آن (See: Dummett, 1993: 58). در تفکیک معنای دیسپوزیشنال و وقوعی (Longworth, 2010).

^۳ یکی از ویژگی‌های معنادار و یا نماد بودن، حیث التفاتی است. کلمات و عبارات‌های زبانی، یا پارچه به عنوان پرچم، درباره چیز دیگری هستند و از همینرو خودش فیزیکی بیرونی‌شان حامل بار معنایی نیست. نکته ما در اینجا درباره حیث التفاتی نیست. پرسش این است که چگونه ممکن است یک جمله یا شئی حامل اطلاعات بسیار زیادی باشد. ^۴ پتیت در مقاله‌اش نحوه دسترسی را به توانش زبانی محدود کرده است، ما در اینجا آن را به صورت گسترده‌تر و دسترسی به دانش پیش‌زمینه ای نیز به کار می‌بریم.

^۵ یک مثال کلاسیک در این زمینه مثال استانیلی است. او از ما می‌خواهد که مثال زیر را در نظر بگیریم:
۱- پلیس دزد را دستگیر کرد. او ماسک زده بود.

ما برای فهم این جمله باید بدانیم که معمولا در چنین مواقعی «او» به دزد و نه پلیس باز می‌گردد. برای چنین استنتاجی به شناختی از نحو و معنای زبان‌مان و همچنین شناخت پس زمینه‌ای از جهانی احتیاج داریم که در آن زندگی می‌کنیم. استانیلی معتقد است که برای فهمیدن هر جمله یا عبارتی از زبان که می‌شنویم در چنین موقعیتی قرار داریم. به عبارت دیگر تمام جمله‌های ما گفته‌هایی وابسته به بافت هستند و فهم‌مان از طریق استنتاج محتوای معنایی این جمله‌ها به دست می‌آید (Stanley, 2005: 131-2).

^۶ برای این بحث نگاه کنید: Pettit, 2010 & 2002; Longworth, 2008

^۷ اندرس نس (2016) معتقد است که موضوع ادراکی یا استنتاجی بودن فهم زبانی با پرسش از محتوای تجربه ادراکی، دو موضوعی است که منطقا و مفهوما از همدیگر مستقل هستند. به نظر نس درست می‌گوید ولی از آنجا که نحوه تاثیر دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان در هر دو موضوع تاثیر دارد، ما آنها را بدون تفاوت‌های‌شان در نظر گرفته‌ایم.

^۸ برای این مبحث نگاه کنید: Bayne 2009; Siegel, 2006

^۹ همین پرسش را می‌توان در قالب این پرسش که آیا ادراک دیداری تجربه‌ای است که توسط فرآیندهای بالا به پایین توضیح می‌یابد یا اینکه برعکس و ادراک دیداری توسط فرآیندهای پایین به بالا توضیح می‌یابد، مطرح کرد. برای مثال کسی مثل پروگارد (2016) معتقد است که ادراک مستقیم معنا با فرآیند بالا به پایین سازگار است. در واقع همانگونه که در ادراک حسی مثل دیدن شیئی‌ای، مستقیما از چیزی که می‌بینیم آگاهیم و این آگاهی مستقیم با فرآیندهای بالا به پایین هم‌خوان است، برای ادراک صوت زبانی نیز همینگونه است و فرد آگاهی مستقیمی دارد از معنای چیزی که می‌شنود. به طور خلاصه منظور از فرآیندهای بالا به پایین و پایین به بالا این است که:

فرآیند پایین-بالا: به خاطر اینکه در این فرایند ادراک از خود محرک شروع می‌شود به‌عنوان فرآیند داده* محور نیز شناخته می‌شود. این فرآیند در یک خط مستقیم و مراحل پی در پی از شبکه چشم آغاز می‌شود و به کورتکس دیداری ختم می‌شود.

فرآیند بالا-پایین: به اطلاعات متنی و بافت ارجاع دارد. برای مثال فهمیدن متن بدخط، هنگامی که کل جمله را کامل بخوانیم راحت تر است تا زمانیکه هر کلمه را جداگانه و تکی بخوانیم. و این بدین خاطر است که معنایی از کلماتی که کنار هم هستند یک بافتی را به وجود می‌آورند که فهمیدن را راحت تر می‌کند (McLeod, 2008).

^۱ Frame problem

^۱ relevance

^۱ A predictive coding account

- ۱۳ این نظریه برای تبیین معماری شناختی مغز، خود به تئوری‌های مختلفی تقسیم شده است. برای مثال اسپر تلینگ (2017) ۵ الگوریتم مختلف کدگذاری مغز توسط محققان این نظریه را احصا کرده است. علاوه بر این کسانی مثل ویلیامز (2020) نقدهایی بر این نظریه مبنی بر ناتوانی آن برای تبیین تجلیات ظرفیت روانی انسان‌ها ارائه کرده‌اند.

فهرست منابع

- اربابی، بهین، ۱۳۸۶، *زبان فهم‌ها، زبان چیزها*، تهران: اربابی.
- اربابی، بهین، ۱۳۸۹، *ضرب فهم‌ها*، تهران: اربابی.
- Bayne, T. (2009). "Perception and the Reach of Phenomenal Content". *Philosophical Quarterly*, 236, pp. 385-404. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9213.2009.631.x>
- Brogaard, B. (2016). In defense of hearing meanings. *Synthese*, 1-17. <https://doi.org/10.1007/s11229-016-1178-x>
- Dennett, D. (1978), *Brainstorms*, MIT Press. <https://doi.org/10.7551/mitpress/1664.001.0001>
- Dummett, M. A. E. (1993) *Origins of Analytic Philosophy*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Gryz, J. (2013). The frame problem in artificial intelligence and philosophy. *Filozofia Nauki*, 21(2), 15-30.
- Hoemann, K., & Feldman Barrett, L. (2019). Concepts dissolve artificial boundaries in the study of emotion and cognition, uniting body, brain, and mind. *Cognition and Emotion*, 33(1), 67-76. <https://doi.org/doi:10.1080/02699931.2018.1535428>
- Longworth, G. (2010). "A Plea for Understanding" in *New Waves in Philosophy of Language*, (Ed) Sarah Sawyer, Palgrave MacMillan, pp 138-164. https://doi.org/10.1057/9780230248588_8
- Longworth, G. (2008). "Linguistic understanding and knowledge" in *Nous*, 42(1), 50-79. <https://doi.org/10.1111/j.1468-0068.2007.00673.x>
- McCarthy, J., & Hayes, P. J. (1969). Some philosophical problems from the standpoint of artificial intelligence. *Readings in artificial intelligence*, 431-450. <https://doi.org/10.1016/b978-0-934613-03-3.50033-7>
- McDowell, J. (1998a). *Mind, Value, and Reality*, Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- McDowell, J. (1998b). *Meaning, Knowledge, and Reality*, Cambridge, Mass., Harvard University.
- McGinn, C. (1993). *Problems in Philosophy: The Limits of Inquiry*, Blackwell.

- McLeod, S. A. (2007). Visual perception theory. Retrieved from www.simplypsychology.org/perception-theories.html
- Nagel, T. (1987). *What Does It All mean? A Very Short Introduction to Philosophy*, Oxford: Oxford university press.
- Nes, A. (2016). On What We Experience, When We Hear People Speak. *Phenomenology and Mind*, (10), 58-85. https://doi.org/10.13128/Phe_Mi-20092
- Pettit, D. (2010). "On the epistemology and psychology of speech comprehension" in *Baltic International Yearbook of Cognition, Logic and Communication*, 5(1), 9, 1-43. <https://doi.org/10.4148/biyclc.v5i0.286>
- Pettit, D. (2002). "Why knowledge is unnecessary for understanding language" In *Mind*, 111(443), 519-550. <https://doi.org/10.1093/mind/111.443.519>
- Plato, Plato: The Complete Works, John M. Cooper (ed.), Indianapolis: Hackett, 1997.
- Pylyshyn, Z.W., (1987). *Robot's Dilemma: The Frame Problem in Artificial Intelligence*. ALEX Publishing Corporation.
- Shanahan.M. (2016). The Frame Problem. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <http://plato.stanford.edu/archives/spr2016/entries/frame-problem/>.
- Siegel, S. (2006). "Which Properties are Represented in Perception?". *Perceptual Experience*. Ed. T. S. Gendler, J. Hawthorne. Oxford: Oxford University Press, pp. 481-503. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199289769.003.0015>
- Smith, B. C. (2012). The publicity of meaning and the interiority of mind. In Coliva, A. (Ed.). *Mind, Meaning, and Knowledge: Themes from the Philosophy of Crispin Wright*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199278053.003.0006>
- Sorensen. R. (2017). Epistemic Paradoxes. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://seop.illc.uva.nl/entries/epistemic-paradoxes/>
- Spratling, M. W. (2017). A review of predictive coding algorithms. *Brain and cognition*, 112, 92-97. <https://doi.org/10.1016/j.bandc.2015.11.003>.
- Stanley, J. (2005). "Hornsby on the Phenomenology of Speech" In *Aristotelian Society Supplementary Volume* (Vol. 79, No. 1, pp. 131-145). The Oxford University Press. <https://doi.org/10.1111/j.0309-7013.2005.00129.x>
- Viger, C. (2010). Frame Problem, in Barber, A. and Stainton, R.J. eds., 2010. *Concise encyclopedia of philosophy of language and linguistics*. Elsevier. Pp 265-268.

- Williams, D. (2020). Predictive coding and thought. *Synthese*, 197(4), 1749-1775. <https://doi.org/10.1007/s11229-018-1768-x>
- Wright, C. (2001). Rails to infinity: essays on themes from Wittgenstein's Philosophical investigations